

به نام هستی نگار

جاودان زنان

عشق سوزان است بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه را هُدهد آورده ست آغازش تویی

میزبان عشق است و وای از عشق غوغا میکند

هر که خواهان است بسم الله الرحمن الرحيم

از سلیمان است بسم الله الرحمن الرحيم

هر که مهمان است بسم الله الرحمن الرحيم

روح شاد و روانت مینوی سلطان سخن پارسی، ابولقاسم تابرانی توسی، باید کلمه
به کلمه شاهنامه‌ی تو رو طلا گرفت که گفتی:

ترا دانش و دین رهاند درست

وگر دل نخواهی که باشد نژند

به گفتار پیغمبرت راه جوی

ره رستگاری ببایدت جست

نخواهی که دایم بُوی مستمند

دل از تیرگی ها بدین آب شوی

به به به صفای قدمتون، وه! به سیمای خندانتون و جان به فدای مرام همراهتون

که دل دادین به نقل این نقال دلداده به کلام پارسی و سرسپرده به نقل

داستانهای اساطیری. نقل امروز ما اما یه نموره فرق داره با اونی که پیش از این

شنفتین یا تو کوچه پس کوچه های خاطرات ذهنتون اندوختین. امروز سراغی از

رستم نمیگیریم، با اسفندیار و رویین تنی اون هم کاری نداریم هفت خوان و دیو

سپید و سیاه هم توی نقل امروز ما ردی ازشون نیست. نقل امروز ما نقل زنان

قهرمانه

شبی چون شبه رویشسته به قیر
بسیچ گذر کرده بر پیشگاه
میان کرده باریک و دل کرده تنگ
یکی فرش گسترده از پر زاغ

نه بهرام پیدا، نه کیوان، نه تیر
دگرگونه آرایشی کرده ماه
شده تیره اندر سرای درنگ
سپاه شب تیره بر دشت و راغ

از ازل که بنای خلقت بشر و هبوط آدم بر زمین گذاشته تا به امروز و حتی الی
الابد، زن بخش مهمی از تاریخ و جامعه و بشریت بوده و هست. تاریخ رو که
ورق میزنی به زنانی برمی خوری که نجیب بودن و شریف؛ ساره همسر حضرت
ابراهیم که بین صفا و مروه بارها پی سراب آب دوید تا یکی از سنت های حج رو
پایه گذاری کنه تا مادر موسی که دردانهش رو به نیل سپرد و آسیه همسر
فرعون که موسی رو به مهر در آغوش گرفت و بزرگش کرد تا رسالت بزرگش رو
به جا بیاره، از حضرت مریم که معجزه ی بزرگی به نام عیسی رو مادری کرد تا
حضرت خدیجه که افتخار همسری خاتم رسولان و سرور پیامبران به نامش
ثبت و ضبط شد و سرآخر گل سرسبد زنان عالم، کسی که ام ابیها بود و مادر
ولایت و امامت صدیقه ی زهرا، فاطمه ی کبری دهانت رو خوشبو که به نام
رسول و اولادش با ذکر صلواتی بر خاندان امامت.



بگو چه داری بیار از خرد *** که گوش نیوشنده زو بر خورد
خرد زنده جاودانی شناس *** خرد مایه زندگانی شناس
ازو شادمانی و زو مردمی ست *** ازویت فزونی و زویت کمی ست

حال که حال و هوای نقل دستتون اومد موافقین بریم سراغ اولین بانویی که
امروز قراره با اسم و رسم زندگیش آشنا بشیم؟ حق پدر صلوات فرست رو
بیامرزه یک صلوات حق پسند نذر شادی روح سفر کرده هات بکن، دوم صلوات
رو هم صدقه سری سلامتیت بفرست، حالا سیم صلواتو میخوام بفرستی به نیت
برآورده شدن هرچی نیت قشنگ، گوشه ی دلت قایم کردی، حاجت روا باشی
با یه صلوات بلند

اشاره به تصویر امام حسن(ع) و دخترشان

امام دوم ما شیعه ها، امام صلح و آزادی که برای نجات اسلام از دسیسه های
عمرو عاص و معاویه پیمان صلح با اهل کفر بست رو میشناسین، امام حسن
مجتبی (ع)؛ شیخ عباس قمی به نقل از شیخ مفید که از دانشمندای بزرگ علوم
اسلامی هست و کتاب بزرگ نهج البلاغه هم هنر شیخ مفید هست روایت میکنه
که از امام حسن عزیز ما ۸ پسر و هفت دختر به یادگار مونده که یکی از
دخترهاش به نام فاطمه بنت حسن قصه ی نقل و حکایت ماست، البته که تمام
فرزندان ائمه اهل فضل بودن و ادب اما چیزی که فاطمه بنت حسن رو در فضل و
دانش بسیاری که داشته متمایز می کنه اینه که مادرش در ابتدا کنیز امام
حسن(ع) بوده.



بعد از شهادت امام مظلوم ما که میدونین همسر اولش جعده این امام آرام رو مسموم میکنه، امام حسین(ع) میره سراغ برادرزاده‌ی خودش فاطمه و این دختر اهل کمال و وقار رو برای پسر خودش امام سجاد زین‌العابدین خواستگاری میکنه تا دخترعمو و پسرعمو به وصال هم برسن.

به گفتار دانندگان راه جوی *** به گیتی بیوی و به هر کس بگوی
چو دیدار یابی به شاخ سخن *** بدانی که دانش نیاید به بن

یه چیز جذاب در زندگی فاطمه بنت حسن خیلی درخشان و قابل اعتناست؛ اونم اینه که به خطر ایمان فراوان، و پاکدامنی بی حد و حساب و معرفت بی پایان، این دختر امامت لیاقت دختری، همسری و مادری سه امام عزیز رو به دست میاره؛ دختر امام حسن، همسر امام سجاد و مادر امام محمدباقر(ع)، این بانوی عفیف و مادر فاضل و دانشمند مصیبت‌های کربلا رو در کنار همسرش زین‌العابدین که اون ایام بیمار بوده و پسرش امام محمدباقر(ع) به جان میخوره با کاروان اسرا از کوفه تا شام انواع بلاها و سختی‌ها و شکنجه‌های جسمی و روحی رو با گوشت و پوست لمس میکنه.



اشاره به تصویر فاطمه بنت حسن در سایه ی دیوار

برای اینکه کرامت و اهل اشارت بودن این بانوی کم نظیر دنیای اسلام تو دل و ذهنتون موندگار بشه یه خاطره از امام محمدباقر(ع) نقل شده که در مورد مادر فرزانه‌ی خودشون میگن:

روزی مادرم کنار دیواری به کاری مشغول بود که ناگهان بادی برخواست و طوفانی به پاشد و دیوار شروع کرد به لرزیدن، محمدبن علی، باقرالعلوم، که طفلی بوده وحشت میکنه که دیوار الان آوار میشه به سر مادر و یتیمی گریبان و او و چهار برادرش رو خواهد گرفت؛ اما مادر با اطمینان و صلابت، محکم و بارشادت دست رو به سمت دیوار میگیره و پرقدرت نهیب میزنه به دیوار که: «تو نباید فروبریزی، قسم به حق مصطفی، خاتم دین خدا که خدای محمد رخصت افتادن و آوارشدن تو رو در این لحظه نخواهد داد.»

عجبا که با همین جمله، آجرها و خشت‌های داخل دیوار بین زمین و آسمان مردد و معلق می مونن تا فاطمه بنت حسن از زیر دیوار عبور کنه و به محض رد شدن این بانوی فاضله غبار و خاک فضا رو میگیره و دیوار فرو می ریزه؛ این ماجرا به قدری شگفت و حیرت زاست که امام سجاد (ع)، همسر فاطمه بانو، به محض شنیدن این حکایت به شکرانه‌ی سلامت همسر صد سکه اشرفی صدقه میدن. در بزرگی و شأن عظیم و جایگاه رفیع این بزرگ بانوی دنیای اسلام همین جمله از امام صادق، ششمین ستاره‌ی فرزونده‌ی آسمان ولایت بس که فرمودن: «جدهام- یعنی مادر بزرگم- فاطمه بنت حسن(س) صدیقه بود و در آل حسن زنی به درجه و مرتبه‌ی او نمیرسد».



خرد را و جان را که یارد ستود *** و گر من ستایم که یارد شنود
تویی کرده کردگار جهان *** ببینی همی آشکار و نهان

حال دفتر تاریخ رو ورق بزнім و یه چند صد سالی رو به سرعت باد سوار بر
توسن خیال بتازونیم تا برسیم به عهد صفوی، روزگاری که ادب و فرهنگ به
کمال و بلوغ رسیده و دانشمندای بزرگ و هنرمندای به نام و نام‌آور تو دنیای
اسلام سری شدن بین سرا

اشاره به تصویر علامه مجلسی اول

این مرد بزرگ ملا محمدتقی اصفهانی مجلسی هست که من و شما ایشون
رو به نام علامه مجلسی اول میشناسیم، از شاگردان به نام دانشمند بزرگ شیخ
بهایی که یادگارهای این دانشمند بی نظیر هنوز هم در گوشه گوشه ی ایران
به ویژه مشهد و اصفهان مایه ی شگفتی عوام و حیرت خواص هست. القصه که
علامه مجلسی اول صاحب سه پسر و چهار دختر میشه که پسر سوم او هم از
دانشمندان و نوادر عصر خودش میشه: علامه محمدباقر مجلسی یا علامه
مجلسی دوم که موضوع نقل امروز ما نیست و جای دیگه و فرصتی بهتر راجع
به او صحبت خواهیم کرد. ما می‌خوایم از یکی از دخترای علامه مجلسی اول
حرف بزнім که از اکابر اون عهد و زمان و از اعظم فضل و ادب در روزگار
خودش به شمار میومده آمنه بیگم مجلسی دختر بزرگ عالمه مجلسی اول.



اشاره به تصویر آمنه بیگم در حال

تحصیل در مکتبخانه

آمنه بیگم علوم مقدماتی رو در همان اصفهان و پیش پدر آموزش دید و بعد از اون برای ادامه‌ی تحصیل عازم حوزه‌ی علمیه‌ای شد که همسر یکی از دانشمندان اون عصر برای بانوان دایر کرده بود آمنه بیگم چنان فراست و هوش و ذکاوتی از خودش نشان داد که در اندک زمانی تبدیل شد به یکی از اساتید صاحب نام و کارکشته که به دختران و بانوان علوم حدیث و تفسیر قرآن آموزش میداد.

اشاره به تصویر آمنه در حال تدریس در مکتبخانه

حال آمنه خانم یک استاد مسلم و صاحب اندیشه‌ی مبرز در علم کلام و مسلط به ادبیات فارسی و عربی هست که با پیشنهادی خاص از سوی پدرش مواجه میشه

اشاره به تصویر ملا صالح

این فرد ملا صالح مازندرانی نام داره، از شاگردان خوب و اندیشمند علامه مجلسی اول که در عین برخورداری از ثروت علم و دسترسی به گنجینه‌های دانش و فضل و کمال از زندگی فقیرانه‌ای برخوردار بوده که حتی در مواردی برای تأمین نان شب هم دچار مشکل میشده. علامه مجلسی به شاگردش میگه: «آ ملا صالح، شما که شکر خدا مدارج دانش رو به خوبی گذروندی و الان در علم سطح بالایی داری نمی‌خوای سطح زندگیتو تغییر بدی و از



تجرد دربیای و لباس تأهل به تن کنی؟» ملا صالح سر رو از خجالت پایین
میندازه، کمی این پا اون پا میکنه و درنهایت با شرم بسیار میگه: «آخه استاد!
من با این فقر و تنگدستی، با این زندگی پر از سختی، کی حاضره
جیگر گوشه‌ش رو بسپره به همسری من؟» استاد لبخندی میزنه و میگه: «اگه
همچی آدمی پیدا بشه، شما قصد ازدواج داری یا نه؟» گل از گل شاگرد
شکفته و لبخندی از سر رضایت به لباش میاد تا علامه مجلسی بره سراغ دختر
فاضل خودش و بگه: «آمنه جان! جان پدر! من همسری برای تو انتخاب
کردم اما یک ایراد داره، اونم اینه که درنهایت فقر و تنگدستی زندگی میکنه،
اما چشمه‌های علم از نهادش جوشان هست و تقوی در دلش نمایان» آمنه
خانم شرم دخترانه میاد سراغش به گلهای قالی خیره میشه و با لکنت جواب
پدر رو میده که: «فقر عیب مردان نیست پدر»

اشاره به تصویر مراسم ازدواج ساده‌ی آمنه بیگم

النهاییه ازدواج این زن و شوهر دانشمند و عالم درنهایت سادگی برگزار میشه
ازدواجی که مانع علم اندوزی و ترقی آمنه‌بیگم نمیشه که هیچ، بعد از ازدواج و
اضافه شدن مسؤولیت‌های همسری و مادری، آمنه‌بیگم بر دو کتاب بزرگ شیعیان
یعنی اصول کافی شیخ صدوق شرحی مفصل مینویسه و به کمک برادر خودش
علامه محمدباقر مجلسی ملقب به علامه مجلسی دوم می ره و بحارالنوار رو به
کتب مرجع شیعه اضافه میکنن



سه پاس تو چشم است و گوش و زبان *** کزین سه رسد نیک و بد بی گمان
به گفتار داندگان راه جوی *** به گیتی بیپوی و به هر کس بگوی

حالا دوباره این چرخ دوار رو به گردش دربیاریم چرخي به اعماق تاريخ بزنيم از
مرزها و کشورها عبور کنیم و دوباره برگردیم سرخطی که بودیم؛ اینجا ایران عزیز
ما، ایران سرفرازی که در تاریخ دو هزار و چند صدساله‌ش هربار غریبه و اجنبی
خواسته استقلال این خاک رو به خطر بندازه مرد و زن ایرانی دوش به دوش و
شانه به شانه، پشت به هم دادن تا وجبی از این خاک، جیره خور اجنبی نانجیب
نشه. رسیدیم به اوایل دهه‌ی ۶۰ خورشیدی، صدام حسین نامرد که انقلاب
اسلامی ایران رو دیده به طمع فتح این خاک جنگی نابرابر رو به ایران اسلامی
تحمیل کرده اما بازم شیرزنان و غیورمردان ایرانی واستادن کنار هم که :

اگر سر به سر تن به کشتن دهیم *** از آن به که کشور به دشمن دهیم
دریغ است ایران که ویران شود *** کنام پلنگان و شیران شود



اشاره به تصویر مادرقصری

این شیرزن قهرمان رو که میبینی اسمش اقدس بی همتایی هست و اهل قصرشیرین از کرمانشاه همیشه سرفراز اما یه لقب خیلی باحال داره: مادر قصری؛ حالا چی شده که این بانو لقب مادر رو به خودش گرفته حکایتیه که قراره براتون بگم

همین که جنگ مغلوبه میشه و سربازای دشمن چکمه‌های کثیفشون رو به این خاک میکوبن، خون اقدس بانو به جوش میاد و تصمیم میگیره اونم به قدر و سهم و وسع خودش کاری برای دفاع از خاک نیاکانش بکنه، دست دخترش قدسیه تارینگو رو می‌گیره و دوتایی میرن سرپل ذهاب و توی پادگان ابوذر مشغول خدمت و رسیدگی به مجروحان و پذیرایی از رزمنده‌ها میشن، بعد یه مدت که مجروحا زیاد میشن اقدس بانو به درمانگاه شهید نجمی سرپل ذهاب میره و اونجا اولین کاری میکنه با همون امکانات کم و نبود وسایل پذیرایی

اشاره به تصویر مادرقصری کنار سماور

یه سماور و بساط پایی رو علم میکنه که وقتی رزمنده‌ها و نگهبانای خسته از جنگ خودشون رو به درمانگاه برسونن با یه چای سرگل و تازه دم و با لبخند و خوش اخلاقی مثال زدنی‌ش خستگی رو از تن اونها بیرون کنه اینقدر اخلاق خوش و رسیدگی اقدس بانو به پرستارا و رزمنده‌ها زبانزد همه میشه که دیگه همه اون رو به اسم مادرقصری صدا میزنن



ایثار این مادر به قدری زیاده که تو شبای سرد و سرمای استخون سوز غرب کشور، پرستارایی که برای استراحت به تنها اتاق کوچیک درمانگاه که حتی کف اون آسفالت هم نبوده و پر از سنگ و کلوخ بوده میرفتن و از فرط خستگی تو همون وضعیت به خواب می رفتن، مادرقصری پتوی خودش رو روی آنها می کشیده که مبادا سرما بخورن

اشاره به تصویر پزشک زن و مرد

خانم دکتر زرین تاج کیهانی و همسر مهندسش، آقای منصور طهرانی، قبل از شروع جنگ و برای کار جهادی به مناطق کرد نشین سرپل ذهاب رفته بودند. وقتی جنگ شروع میشه، این زوج جوون و فعال تصمیم میگیرن که قرار ازدواج خودشون رو به تعویق بندازن، می رن و در سرپل ذهاب مددکار رزمنده ها و مجروحای جنگ میشن. مادر قصری که می بینه به خاطر حمله ها و پیشروی دشمن تو خاک ایران به خاطر خیانت بنی صدر که رییس جمهور ایران بوده و امکانات و سلاح هم که کم بوده، روحیه ی رزمنده ها داغون و اراده شون سست شده یه تصمیم جذاب میگیره تا دوباره رزمنده ها سرحال بشن و روحیه شون برگرده. با این دوتا پزشک جوون صحبت میکنه و اونام با هماهنگی خانواده هاشون قبول میکنن مراسم ازدواجشون رو تو همون درمانگاه شهید نجمی و بین رزمنده ها و مجروحان جنگ برگزار کنن تا به همه ثابت کنن ما هنوز زنده ایم و سرزنده.



اشاره به تصویر سفره ی عقد ساده در حیاط درمانگاه

حیاط درمانگاه رو آب و جارو میکنن یه سفره پهن میکنن، یکی دوتا گلدون کنارش میچینن و بساط نون و پنیر و سبزی هم وسط سفره ی عقد میذارن، چندتا پوکهی تانک و یه مقدار فشنگ هم میشه تزئینات بعدی سفره ی عقد؛ عروس و داماد وسط سفره و رزمنده ها و مجروحای سرپا هم میشن مهمونای این مراسم عروسی ساده اما پر از صفا و عشق تا ابوشریف فرمانده و مؤسس سپاه خطبه ی عقد این دو جوون رعنا رو بخونه و روحیه ی مجاهدان و مدافعان ایران بعد از این عروسی چند برابر بشه. اما مهربونی های مادرقصری به همینا خلاصه نمیشه. وقتی چندتا اسیر عراقی رو که مجروح شدن به درمانگاه میارن، مادرقصری میبینه از یکی از مجروحای اسیر، خون زیادی رفته، تو اون شرایط و نبود امکانات

اشاره به تصویر ظرف پسته کنار تخت اسیر عراقی

با مصیبت مقداری پسته تهیه میکنه و میذاره کنار تخت مجروح عراقی تا کم خونی اون جبران بشه و همین پسته ها بشه سوژه ی شوخی رزمنده ها که کاش ما هم عراقی بودیم و پسته می خوردیم.



مادر قصری که دلش طاقت نمیاره باز دوباره میره و برای رزمنده‌های ایرانی هم پسته میاره تا حالشون خوب باشه. محبت‌های بی دریغ و مادرانه‌ی مادرقصری حتی آدم‌های عبوس و بداخلاق رو هم مجبور به آرامش میکنه تا جایی که یکی از همین آدم‌های تندخو و مستبد تحت تاثیر مادرقصری در ساخت توالث کارگری میکنه

چه خوش گفت آن هنرمند مرد خرد *** که دانا ز گفتار او برخورد
کسی کو خرد را ندارد پیش *** دلش گردد از کرده خویش، ریش

حکایت زنان معمولی اما نامدار و نام‌آور، زنان مسلمانی که الگوی مقاومت شدند، در جبهه مقاومت که یکی از اونها جبهه مقاومت فلسطینه. زنانی که به مدد همت خود و توکل بر خدا، نامشون رو جاودانه کردن به همین جا ختم نمیشه، سال ۱۹۷۵ میلادی که میشه ۱۳۵۴ خورشیدی در محله ی الحیا الشرقي شهر جنین در فلسطین دختری به دنیا میاد که اسمش رو هنادی می ذارن، هنادی که بعدها، ندای آزادیخواهی و شهادت طلبی او در تمام جهان پیچید



اشاره به تصویر هنادی در دانشگاه حقوق اردن

هنادی تسیر جرادات دختر بچه‌ی فلسطینی بعد از اینکه دبستان و دبیرستان رو با نمرات عالی در فلسطین تموم میکنه تصمیم می‌گیره به عنوان اولین دختر دانشجو در خانواده راهی اردن بشه تا اونجا حقوق بخونه و وکیل کارکشته‌ای بشه، با اتمام تحصیل در دانشگاه و شرکت در دوره‌های آموزش وکالت و قبولی در آزمونش سال ۲۰۰۱ در هیئت یک

اشاره به تصویر فارغ التحصیلی هنادی در لباس وکالت

وکیل کارآزموده به فلسطین برمی‌گرده تا حق مظلومان دیارش رو از ظالمین بگیره اما یک اتفاق تلخ، مسیر زندگی هنادی رو تغییر میده؛ نیروهای اشغالگر صهیونیستی یک شب به خونه‌ی اونا هجوم میارن و وحشیانه برادر و پسرعموی هنادی رو شهید میکنن. شهادتی که خشم رو در وجود هنادی بیشتر و آتش انتقام رو در دل او شعله ورتر میکنه.

هنادی برای قوی‌تر شدن و گرفتن انتقام خون جوونای فلسطینی، مخفیانه با گروه‌های مقاومت ارتباط می‌گیره و خیلی فشرده و سخت دوره‌های مبارزه و آموزش چریکی و رزم‌های پارتیزانی رو یاد می‌گیره. توی اون دوران که مبارزان فلسطینی توان کافی و اسلحه و مهمات خیلی زیادی در اختیار نداشتن یکی از راه‌های ضربه زدن به نیروهای اشغالگر، عملیات‌های شهادت طلبانه یا انتحاری بود.



تصویر هنادی در حال مرور نقشه و طراحی عملیات

هنادی هم خیلی سریع تصمیم خودش رو می گیره و برای یک عملیات استشهادی اعلام آمادگی میکنه و بالاخره در روز ۱۲ مهر ۱۳۸۲ بعد از تمرینات منظم و مستمر و مرور چندباره‌ی نقشه‌ی عملیات به خانوادگی خودش می‌گه برای خرید به بیرون میره و یه بمب دست ساز قدرتمند رو زیر لباس‌های خودش مخفی میکنه، در یک پوشش مبدل، یک تاکسی اسرائیلی می‌گیره، از آخرین پست ایست و بازرسی اسرائیلی‌ها در برطعه عبور میکنه و وارد بندر حيفا میشه و اونجا یکسره به رستوران ماکسیم میره.

هنادی غذا سفارش میده و حتی پول غذای خودش رو هم پرداخت میکنه و در یک فرصت مناسب چاشنی بمب رو فعال میکنه تا خودش و ۱۹ نفر از صهیونیست‌ها و خانواده‌های اسرائیلی که در اون رستوران بودن کشته بشن.

بلافاصله بعد از پخش خبر، گروه‌های مقاومت تصویر هنادی رو که پیش از شهادت ضبط شده بود در اختیار رسانه‌ها میذارن تا مردم صحبت‌های ششمین زن شهادت طلب فلسطینی رو در سرتاسر دنیا بشنون که رو به دوربین با صلابت خطاب به دشمن اشغالگر میگفت: «شما اگر فرزندان مارو شهید کردین، اگر مادران ما رو داغدار کردین و اگر اشک به چشم جگر گوشه‌های ما نشوندین، ما هم همونطور تلافی می‌کنیم و مادران شما رو به داغ عزیزانشون خواهیم نشوند و اشک رو مهمان چشم شما خواهیم کرد»



پدر هنادی رو به جمعیتی که مقابل خونه‌ی اونها برای عزاداری جمع شده بودن با قدرت فریاد زد من از تسلیت گویان استقبال نمیکنم، من و خانواده‌ام تنها پذیرای کسانی خواهیم بود که برای تبریک شهادت دخترم به اینجا آمده اند.

بله عزیزان من! نقل امروز و حکایت این روزها در همینجا به پایان میرسه اما فراموش نکنین زنانی که با یک نگاه، یا یک تلاش تونستن مسیر تاریخ رو تغییر بدن و انسان های زیادی رو نجات بدن یا آگاه کنن کم نبوده و نیستن، توی این حکایت‌ها اون چیزی که مهمه اینه که درک کنیم مسیر پیشرفت همیشه هموار نیست، نجات دیگران راهی آسان نیست و آسمان تعالی و اوج گرفتن بدون سنگلاخ نیست. اگه همت کنیم اگه خودمون رو باور داشته باشیم و اگه نگاهمون رو درست و دقیق به اطرافمون بندازیم خواهیم دید بسیار مادرقصری‌ها، هنادی‌های فراوان و آمنه‌بیگم‌های بیشماری در این خاک زیست می کنن که ممکنه ما حواسمون به اونها نباشه اما اون ها رشد و پیشرفت ما براشون مهمه و حاضرن هرنوع سختی رو به جون بخرن تا ما در آرامش باشیم و همه‌ی سرزمینهای اسلامی به زودی زود تحویل اون موعودی بشه که آدینه‌های بسیار آمدنش رو منتظریم.



غم مخور ایام هجران رو به پایان میرود *** این خماری از سر ما میگساران میرود
پرده را از روی ماه خویش بالا میزند *** غمزه را سر میدهد غم از دل و جان میرود
بلبل اندر شاخسار گل هویدا میشود *** زاغ با صد شرمساری از گلستان میرود
محفل از نور رخ او نورافشان میشود *** هر چه غیر از ذکر یار از یاد رندان میرود
ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند *** پرده از رخسار آن سرو خرامان میرود
وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد *** روز وصلش میرسد ایام هجران میرود

